

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

مروری بر مباحث گذشته پیرامون قلمرو حجیت خبر واحد

با مناقشه بر ادله علامه طباطبائی (رضوان الله تعالی علیه) بر اختصاص حجیت خبر واحد در احکام که مجموعاً دو دلیل بود، این مطلب روشن شد که وقتی در اصول گفته می شود خبر واحد حجیت دارد، این فرقی نمی کند در احکام، در اعتقادات، در تاریخ و یا در تفسیر باشد، بلکه در اموری که یقین در موضوع آن اخذ شده، خبر واحد حجیت ندارد اما در مسائلی مانند مسئله صراط که یقین در موضوع آن اخذ نشده اگر روایت و خبر واحدی در ذیل آیه شریفه «و إن منكم الا واردها» صادر شود و بگوید: این آیه شریفه مربوط به صراط است، این خبر حجیت دارد و با واسطه این خبر واحد می توان آیه را حمل بر این معنا کرد زیرا لازم نیست یقین به مفهوم آیه شریفه پیدا شود.

به خاطر مهم بودن بحث این مطلب را مجدداً تکرار می کنیم و آن این است که اگر در قرآن کریم خبر واحد را حجت ندانیم باب تفسیر قرآن بسته می شود، زیرا آیات قرآن درست است که قطعی السند است اما دلالتش ظنی است لذا قرآن را با قرآن تفسیر می کنیم با يك آیه، چند آیه دیگر را معنا می کنیم با اینکه یقین به آن نداریم.

بنابراین به نظر می رسد نقض و اشکال خیلی مهمی که بر مبنای مرحوم علامه طباطبائی وارد می شود و ندیدم کسی آن را مطرح کرده باشد این است که وقتی بگوییم خبر واحد در قرآن حجیت ندارد «لأنه مفید للظن»، پس ظواهر هم نباید حجیت داشته باشد زیرا ظاهر آیات نیز مفید ظن است در نتیجه اگر باب ظواهر بسته شود و بگوئیم ظاهر قرآن حجیت ندارد پس باب تفسیر هم باید بسته شود و چیزی به نام تفسیر نخواهیم داشت.

در ضمن طبق مبنای مرحوم علامه طباطبائی (قدس سره) تمام روایاتی که در شأن نزول های قرآن وارد شده از اعتبار ساقط می شود؛ روایتی بگوید این آیه شأن نزول آن این است از اعتبار ساقط می گردد.

کلام آیت الله جوادی (دام ظلّه العالی) در قلمرو حجیت خبر واحد

برای تکمیل بحث، در کلمات استاد بزرگوارمان مطالبی وجود دارد که مناسب است به آن اشاره کنم:

ایشان در کتاب تفسیرشان می فرمایند: روایات وارده از اهل بیت (علیهم السلام) دو گروهند، برخی مربوط به آیات احکام و برخی مربوط به آیات معارف. در روایات احکام، چه در احکام الزامی (واجب و حرام) و چه در احکام غیر الزامی (مستحب و مکروه)، ظاهر حدیث حجت است ولی در معارف اگر مثلاً خواستیم بفهمیم، «لوح» چیست، «عرش» یعنی چه و «مَلَك» کدام است؟

ظواهر روایات حجّت نیست. مثلاً روایتی که عرش را برای ما معنا می‌کند، در صورتی حجّت دارد که سه شرط داشته باشد:

الف - از حیث سند قطعی باشد مثل اینکه متواتر یا خبر واحد محفوف به قرینه قطعی باشد.

ب - جهت صدور روایت برای بیان معارف واقعی قطعی باشد نه از روی تقیه و مانند آن.

ج - دلالتش نص باشد نه ظاهر.

اگر روایاتی این سه شرط را داشت و مفید جزم و یقین بود حتی در اعتقادات و اصول دین (غیر از اصل مبدأ) هم معتبر است ولی اگر مفید جزم نبود، در مانند لوح و قلم و کیفیت آفرینش آسمان و زمین و مانند آن که اعتقاد به آنها شرط ایمان نیست می‌تواند به عنوان احتمالی ظنی راهگشا باشد و به همین معیار هم می‌توان به صاحب شریعت اسناد داد ولی نمی‌توان به طور جزم گفت که نظر اسلام در این زمینه چنین است. چون ادله حجیت خبر واحد مربوط به احکام عملی است که در آنها به ظن معتبر می‌توان اعتماد کرد.^[1]

بررسی کلام آیت الله جوادی (دام ظلّه العالی)

اساس کلام ایشان همان فرمایش استاد بزرگوارشان مرحوم علامه طباطبائی است و در مباحث پیشین بیان کردیم که اعتقادات بر دو نوع است؛

1) امور اعتقادی که در آن جزم و یقین معتبر است مثلاً به اصل وجود خدا باید یقین داشته باشیم لذا مسلم است که هزار تا خبر واحد ظنی هم بیاید فایده‌ای ندارد.

2) اما در بعضی از امور اعتقادی جزم لازم نیست مانند عالم برزخ که اگر از خیلی از مردم عادی در مورد آن سؤال شود اطلاعی از آن ندارند. در این گونه امور به نظر ما خبر واحد کفایت می‌کند، اگر يك شخص عادل از قول يك کسی که منبع دین است از امام معصوم (علیه السلام) پیرامون اصل برزخ یا خصوصیات برزخ (که ملکی می‌آیند و این سؤال و جواب را دارند) يك روایتی نقل کرد این روایت برای ما معتبر و حجیت است.

البته به نکته‌ای که در پاسخ به علامه طباطبائی بیان کرده‌ایم ایشان به آن توجه داشته‌اند و آن این است که حجّت در احکام، جنبه عملی دارد، جنبه منجزیت و معذرت دارد به این معنا چون عمل است و اگر این عمل مطابق با واقع در بیاید این روایت منجز می‌شود و اگر مطابق با واقع در نیاید این معذر است. ولی در باب اعتقادات، چون عمل نیست فقط اسناد به شارع است لذا می‌گوئیم از اعتقادات ما در شریعت و در دین ما این است که عالمی به نام عالم برزخ داریم که در این عالم ملکینی هستند و سؤال و جواب می‌کنند. این چه اشکالی دارد؟ از این رو که در این موارد به صورت صد در صد لازم نیست گفته شود اسلام نظرش این است پس برای اسناد دادن به شارع، داشتن حجت معتبر کفایت می‌کند.

نکته دیگر است که این سه خصوصیتی که ایشان برای حجیت روایات بیان کرده‌اند؛ سند قطعی، دلالت هم باید نص باشد و مدلول هم نباید تقیه‌ای باشد در چند تا از این روایات تفسیر آیات قرآن از این روایات وجود دارد! در ضمن اگر ملاحظه کنید کلام ایشان اضطراب دارد.

پس اساس کلام ما این است که ادله‌ای اصولیین بر اثبات حجیت خبر واحد، مطلق است؛ اگر دلیل حجیت خبر واحد، بنای

عقلاً قرار بدهیم بنای عقلاً اختصاص به احکام ندارد، اگر دلیل حجیت را آیه نبأ یا آیه نفر قرار بدهیم بازهم اختصاص به احکام ندارد، پس شمولش همه این موارد از احکام و تفسیر را می‌گیرد.

واقع مسئله این است که اگر زرارہ بگوید امام صادق (علیه السلام) در ذیل این آیه «لله على الناس حج البيت من استطاع» فرموده: مُراد از استطاعت، زاد و راحله است، بگوئیم این روایت حجت است اما اگر زرارہ بگوید امام (علیه السلام) در ذیل آیه شریفه «إن الله على العرش» فرموده: مراد از عرش این است بگوئیم «لیس بحجة» این اصلاً خیلی جای تعجب دارد.

کلام آیت الله جوادی (دام ظلّه العالی) پیرامون روایات شأن نزول

در تفسیر شریف تسنیم ایشان درباره روایات شأن نزول و تقسیم آن به درست و نادرست، معتبر و نامعتبر، می‌فرمایند: روایات فاقد سند صحیح و معتبر این گونه شأن نزول را اگر چه در اثر احتمال صدور آن از معصومین علیهم السلام با کلام بشری متفاوت است و باید تکریم شود یعنی می‌گوئیم احتمال دارد این را معصوم فرموده باشد اما از نصاب لازم در حجیت خبر برخوردار نیست.

اما در شأن نزول‌هایی که به صورت روایت نقل شده و دارای سند صحیح است این گونه روایات در تبیین شأن یا سبب نزول آیه حجیت دارد.^[2]

پس آیت الله جوادی (دام ظلّه) بین آن روایاتی که سند صحیح ندارد و آن روایاتی که در شأن نزول، سند صحیح دارد، نسبت به حجیت آن قائل به تفصیل شده و در مباحث پیشین بیان کردیم که مرحوم علامه طباطبائی تصریح دارند که اصلاً روایات در باب شأن نزول مطلقاً اعتبار ندارد و حجیت ندارد.

و ایشان در کتاب شریف تسنیم عبارتی دارند که می‌فرمایند: فقه از امور عملی و تعبدی است و تفسیر از امور علمی، در امور عملی، تعبد به ظن امکان دارد و در امور علمی تعبد جزمی به ظن ممکن نیست.^[3] این کلام تقریباً در لا به لای عبارات علامه طباطبائی بود و مطلب مهم و جدیدی نیست.

پس به نظر ما روایاتی که سند معتبر دارد اعمّ از اینکه در شأن نزول آیه و یا در تبیین مفاهیم آیه وارد شده باشد و بگوید این مفهوم به این معناست، این مفهوم مصداقش این است؛ این روایات مطلقاً در این موارد حجیت دارد هر چند برای ما مفید علم و یقین نباشد.

بنابراین با تحقیق و بررسی که پیرامون آیه شریفه «وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا كَانَ عَلَى رَبِّكَ حَتْمًا مَقْضِيًّا» انجام دادیم نتیجه این می‌شود که هر چند خود آیه دلالت روشنی بر مسئله صراط ندارد اما از روایات وارده در ذیل آیه شریفه به خوبی مسئله صراط استفاده می‌شود.

بررسی آیه دوم در مسئله صراط

تاکنون یک آیه پیرامون مسئله صراط بحث شد اما آیه دوم، آیه چهاردهم از سوره مبارکه فجر است؛ «إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ».

بحث ادبی که در این آیه شریفه وجود دارد این است که نسبتش با آیات دیگر چیست؟ دو احتمال داده شده :

احتمال اول: در بعضی از کتب تفسیری گفته‌اند این جواب قسم‌هایی است که در صدر سوره آمده؛ «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»، «وَالْفَجْرِ»، «وَلَيَالٍ عَشْرٍ»، «وَالشَّفْعِ وَالْوَتْرِ»، «وَاللَّيْلِ إِذَا يَسْرِ»، «هَلْ فِي ذَلِكَ قَسَمٌ لِّذِي حِجْرِ».

این احتمال بسیار بعید است با این فاصله‌هایی که واقع شده («أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِعَادٍ»، «إِرمَ ذاتِ الْعِمَادِ»، «الَّتِي لَمْ يَخْلُقْ مِثْلَهَا فِي الْبِلَادِ»، «وَتُمُودَ الَّذِينَ جَابُوا الصَّخْرَ بِالْوَادِ»، «وَفِرْعَوْنَ ذِي الْأَوْتَادِ»، «الَّذِينَ طَغَوْا فِي الْبِلَادِ»، «فَأَكْثَرُوا فِيهَا الْفُسَادَ»، «فَصَبَّ عَلَيْهِمْ رَبُّكَ سَوْطَ عَذَابٍ»، «إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمُرْصَادِ») خواهیم بگوییم این جواب قسم‌های است که در صدر سوره آمده! این جواب قسم برای گذشته نیست.

احتمال دوم: اکثر مفسرین قائل‌اند از جمله آلوسی در روح المعانی می‌گویند «تعلیل لما قبله» این تعلیل برای ما قبل است. علامه طباطبائی نیز می‌فرماید: «و فی الآیة تعلیل ما تقدم من حدیث تعذیب الطغاة المکثرین للفساد من الماضین»^[4] آن طغیانگرانی که تکثیر فساد کرده‌اند، فرعون که «اکثروا فیها الفساد»، «فصبّ علیهم ربک سوط عذاب» چرا «صبّ علیهم ربک سوط عذاب»؟ برای اینکه «إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمُرْصَادِ».

این احتمال تعلیل، سازگاری‌اش با آیات پیشین بسیار مناسب است پس این جواب قسم نمی‌تواند باشد.

وجه اضافه کلمه «رب» به ضمیر از دیدگاه آلوسی و پذیرش آن از نگاه علامه طباطبائی

در ادامه آلوسی در روح المعانی می‌گوید: «و إیذان بأن کفار قومه صلی الله علیه و سلم سیصیبهم مثل ما أصاب أضرابهم المذكورین من العذاب کما ینبیء عنه التعرض لعنوان الربوبیة مع الإضافة إلی ضمیره علیه الصلاة و السلام»^[5] آیه شریفه «إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمُرْصَادِ» اشعار است به اینکه ای رسول ما، در امت تو هم عذاب واقع می‌شود مثل آن اقوام گذشته و امت‌های گذشته که «صبّ علیهم ربک سوط عذاب» و مؤیدش اضافه کلمه «رب» به خود پیامبر است «إِنَّ رَبَّكَ»، «ربّ تو لبالمرصاد» است.

پس این تعبیر به «رَبِّكَ» اشاره دارد به اینکه سنت الهی در مورد اقوام سرکش و ظالم در امت تو هم جاری است یعنی اگر امت تو گروهی از اینها بخواهند طغیان کنند، سرکشی کنند اینها را هم گرفتار بر عذاب می‌کنیم.

علامه طباطبائی نیز این مطلب را تا یک اندازه‌ای پذیرفته‌اند که آیه ایذان و اشاره دارد به اینکه کفار در امت پیامبر(صلی الله علیه و آله و سلم) نیز گرفتار عذاب می‌شوند «بإضافة الرب إلی ضمیر الخطاب تلویح إلی أن سنة العذاب جاریة فی أمته (ص) علی ما جرت علیه فی الأمم الماضین» سنت عذاب همان طوری که در امت‌های گذشته بوده و خداوند متعال امت یک پیامبری را دچار عذاب می‌کرد، امت تو هم همینطوراند و گویا مثلاً یک تسلی به پیامبر باشد، تسلی به اینکه اگر اینها به حرف تو گوش ندهند، اگر اینها تمرد کنند هم گرفتار عذاب می‌شوند.

آلوسی در روح المعانی می‌گوید خود عنوان ربوبیت (علامه این جهت را اشاره نکرده‌اند) به انضمام اینکه کلمه «رب» به ضمیر خطاب اضافه شده، «رَبِّكَ» یعنی این ربوبیتی که خدای تو دارد «إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمُرْصَادِ». به نظر ما آیه دلالت بر این معنا و اشعار ندارد و اضافه «رب» به پیامبر چنین ایذان و اشعاری را نمی‌رساند.

[1] □ قرآن در قرآن، ص 391.

[2] □ شأن نزول: بیاناتی که در شأن و سبب نزول آیات قرآن کریم آمده است چند قسم است:

الف: بیاناتی که به صورت تاریخ است، نه روایتی از معصوم (علیه السلام)، مانند این که از ابن عباس نقل شود که این آیه در چنین زمینه‌ای نازل شده است. این گونه شأن نزولها مانند اقوال مفسران تنها زمینه‌ساز برداشتهای تفسیری است و حجیتی ندارد؛ البته اگر در موردی اطمینان حاصل شود، مانند آن که از قول ابن عباس طمأنینه پدید آید خود آن وثوق و طمأنینه معتبر است، نه آن که صرف تاریخ، اعتبار تعبیدی داشته باشد؛ بر خلاف حدیث معتبر که حجیت تعبیدی دارد هر چند وثوق حاصل نشود.

ب: روایات فاقد سند صحیح و معتبر. این گونه شأن نزولها گرچه بر اثر احتمال صدور آن از معصومین (علیهم السلام) با کلام بشری متفاوت است و باید تکریم شود، اما از نصاب لازم در حجیت خبر برخوردار نیست.

ج: شأن نزولهایی که به صورت روایت نقل شده و دارای سند صحیح و معتبر است. این گونه روایات در تبیین شأن و یا سبب نزول آیه حجیت دارد، ولی همانگونه که روایات تطبیقی شمول و گستره معنای آیه را محدود نمی‌کند، روایات شأن نزول نیز بیانگر مورد و مصداقی برای مفهوم کلی آیه است و هیچ‌گاه مورد يك عام یا مطلق، مخصّص یا مقید آن نیست و این گونه روایات گرچه مایه کاهش عموم یا اطلاق نیست، لیکن راهگشای خوبی برای مفسر است تا آیه را به گونه‌ای تفسیر کند که با مورد خود هماهنگ و سازگار باشد.

تذکر: شأن نزولهای ویژه، مانند آنچه در آیه تطهیر، مباحله، ولایت و... وارد شده، از بحث خارج است. [تسنیم، جلد 1 - صفحه 233]

[3] □ سوم: روایات تفسیری حروف مقطعه دست کم باید اعتبار لازم در روایات فقهی را داشته باشد؛ یعنی، باید صحیحه یا

موثقه یا حسنه باشد. توضیح این که، فقه از امور عملی و تعبیدی است و تفسیر از امور علمی و تفاوت این دو، آن است که در مسائل عملی امکان تعبد به «ظن» وجود دارد، در حالی که در مسائل علمی تعبد به «ظن» ممکن نیست.

ثمره خبر واحد تنها «ظن» است و چون تعبد به ظن تنها در عمل ممکن است، پس خبر واحد تنها در امور عملی و تعبیدی حجت است؛ اما در مسایل علمی بر اساس خبر واحد ظن آور نمی‌توان «متعبد» شد؛ زیرا در مسایل علمی باور مطرح است و امکان تعبد نیست؛ اگر مبادی فهم و باور نسبت به مطلب معین حاصل شد، انسان آن را می‌فهمد و گر نه باور یافت نمی‌شود؛ علم و یقین در دست انسان نیست تا انسان «بنا» را بر پذیرش و باور یا ردّ و انکار چیزی بگذارد، بلکه زمام باور انسان در دست علم و برهان است.

آنچه در علم اصول گفته می‌شود: «خبر واحد در مسائل عملی معتبر است و در امور علمی حجت نیست» به همین معناست و در واقع ارشاد به نفی موضوع است؛ بدین معنا که در امور اعتقادی با خبر واحد علم حاصل نمی‌شود، نه این که علم حاصل می‌شود، ولی حجت نیست. اصلاً از خبر غیر قطعی ساخته نیست که در اندیشه انسان اثر یقینی بگذارد، مگر آن که متن آن برهانی باشد یا سند آن قطعی یا محفوف به قراین قطعی باشد. [تسنیم، جلد 2 - صفحه 125]

[4] □ قوله تعالى: «إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ» المرصاد المكان الذي يرصد منه ويرقب و كونه تعالى على المرصاد استعارة تمثيلية شبه فيها حفظه تعالى لأعمال عباده بمن يقعد على المرصاد يرقب من يراد رقبه فيأخذه حين يمر به و هو لا يشعر فאלله سبحانه رقيب يرقب أعمال عباده حتى إذا طغوا وأكثروا الفساد أخذهم بأشد العذاب. و في الآية تعليل ما تقدم من حديث تعذيب الطغاة المكثرين للفساد من الماضين و في قوله: «رَبَّكَ» بإضافة الرب إلى ضمير الخطاب تلويح إلى أن سنة العذاب جارية في أمته (ص) على ما جرت عليه في الأمم الماضين «الميزان في تفسير القرآن، ج 20، ص: 282.

[5] □ روح المعاني في تفسير القرآن العظيم ج 15 - 340.